پیشخوان

نظری به شرح رهبر شهید بر دعای «مکارم الاخلاق»

مراعات اخلاق به مثابه امری اجتماعی

■ سمانه صادقی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که بر عنوان خویش آورده است، «شرح حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بر دعای مکارم الاخلاق با محوریت سلسله جلسات سال ۱۳۵۲ شمسی» را در خویش دارد. این مجموعه از سوی مؤسسه ایمان جهادی (صهبا)، تنظیم، پاورقی نگاری و منتشر شده است. تارنمای ناشر در باب مضمون و محتوای این کتاب اشارت به نکات پی آمده را ضروری دیده است:

«کتاب شرح حدیث مکارم اخلاق، مجموعه‌ای است که انتشارات صهبا آن را از دل سخنرانی‌ها و شرح‌های حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی بر حدیثی از امام صادق (ع) گردآوری کرده است؛ حدیثی که در آن، مکارم اخلاقی در ۱۰ عنوان معرفی و احصا می‌شود. محور اصلی اثر، اخلاق به‌عنوان امری صرفاً فردی نیست، بلکه نشان می‌دهد هر صفت چگونه در رفتار اجتماعی، تصمیم گیری، نوع مواجهه با دنیا و حتی کیفیت دینداری اثر می گذارد. در مقدمه و بخش‌های آغازین، بحث از اصلاح نفس، تزکیه و نسبت میان ایمان، عمل و خودسازی مطرح می‌شود و از همان ابتدا روشن است که کتاب می خواهد اخلاق را از سطح توصیه‌های پراکنده بالاتر ببرد و به آن صورتی پیوسته و قابل‌فهم بدهد. کتاب شرح حدیث مکارم اخلاق در فصل‌های متعدد خود، به موضوعاتی مانند یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت و مروّت می‌پردازد و در ادامه، راستی و امانتداری را نیز در امتداد

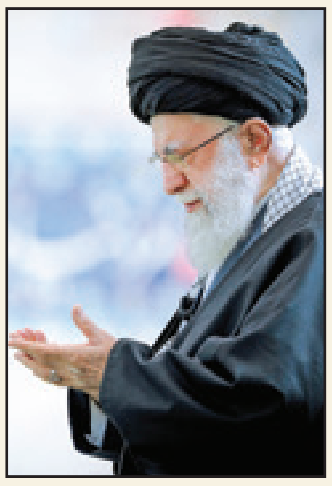

۲۲ فروردین ۱۴۰۳. مصلای تهران، نماز عید فطر

همین بحث‌ها مورد توجه قرار می‌دهد. فهرست کتاب نشان می‌دهد که هر خصلت از چند زاویه بررسی شده است. مثلاً در بخش یقین هم از طلب و مراقبت از ایمان سخن می‌رود هم از نسبت آن با شناخت اسلام و هم از ثمراتش در عمل و رضایت به تقدیر الهی. در بخش قناعت نیز فقط ستایش کم‌مصرفی دیده نمی‌شود، بلکه مرز قناعت با رکود، نسبت آن با کفاف و اقتصاد و نقش آن در تنظیم مصرف نیز توضیح داده می‌شود. در بخش یقین، بحث بر سر باور اثرگذار و مراقبت از آن است؛ در بخش قناعت، مرز میان مصرف سنجیده و حرص روشن می‌شود و در فصل‌های بعدی، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت و مروت از زاویه‌های مختلف بررسی می‌شوند. مسیر کلی کتاب، از درون انسان شروع می‌شود و به رفتار اجتماعی، مسئولیت پذیری، راستگویی و امانتداری می‌رسد. همین شیوه در فصل‌های دیگر هم ادامه دارد و باعث می‌شود تا کتاب، از حالت مجموعه‌ای از پندهای جدا از هم بیرون بیاید و به تصویری گسترده‌تر از اخلاق برسد. دلایل و ضرورت‌های خواندن کتاب شرح حدیث مکارم اخلاق را می‌توان اینطور خلاصه کرد: این کتاب ۱۰ خصلت اخلاقی را به‌صورت جداگانه و با شرح تفصیلی کنار هم قرار می‌دهد/ کتاب نسبت میان باور، اخلاق و عمل را روشن می کند و نشان می‌دهد که صفات اخلاقی فقط مفاهیم ذهنی نیستند و باید در عمل خود را نشان دهند/بخش قناعت، یقین و صبر از زاویه‌هایی طرح شده‌اند که به فهم دقیق‌تر مصرف، پایداری و خودمهارگری کمک می کند/فهرست جزیی فصل‌ها امکان می‌دهد تا هر موضوع از چند جهت دنبال شود، نه فقط در حد یک تعریف کوتاه/ کتاب، اخلاق را به عرصه اجتماع، مسئولیت، گفتار و امانتداری پیوند می‌دهد و آن را محدود به خلوت فردی نمی گذارد....»

۱۳۵۸، تهران

نسبت فکری آیات سیدمحمود طالقانی و سیدعلی خامنه‌ای، نمونه‌ای اعلا از تلاقی دو اندیشه متکامل است که هر یک در دو نقطه از جغرافیای ایران، هدفی واحد را دنبال می کردند: بیداری جامعه از خواب تحمیلی استبداد و استعمار. اگر آیت‌الله طالقانی در تهران، مسجد هدایت را به کانون جذب روشنفکران و جست‌وجوگران حقیقت تبدیل کرده بود؛ آیت‌الله خامنه‌ای نیز در مشهد مسجد کرامت را به مرکز سازماندهی انقلابی و بصیرت افزایی عمومی مبدل کرد

سیدمحمود طالقانی و سیدعلی خامنه‌ای حکایتی از یک هم داستانی برای بنای نظام توحیدی

از مسجد هدایت در تهران تا مسجد کرامت در مشهد

■ پروین قائمی

امسال سالروز ارتحال زنده یاد آیت‌الله سیدمحمود طالقانی با سوگ شهید آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای همزمان شده و فضایی متفاوت آفریده است. هم از این روی، مقال پی آمده هم افزایی اندیشگی آن دو بزرگ در مقطع نهضت اسلامی و نیز نخستین سال برقراری نظام برآمده از آن را مورد بازخوانی قرار داده است. یاد و نام هر دو مجاهد نامور گرامی و همچنان پر آوازه باد.

* * *

■ پیوندی فراتر از سیاست

در تاریخ انقلاب اسلامی، برخی پیوندها را نمی‌توان تنها با معیارهای سیاسی یا سازمانی سنجید؛ این اتصال‌ها ریشه در «حقیقت» و «عشق» دارند. نسبت فکری آیت‌الله سید محمود طالقانی و آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، نمونه‌ای اعلا از تلاقی دو اندیشه متکامل است که هر یک، در دو نقطه مختلف از جغرافیای ایران، یک هدف واحد را دنبال می کردند: «بیداری جامعه از خواب تحمیلی استبداد و استعمار.» اگر آیت‌الله طالقانی در تهران، مسجد هدایت را به کانون جذب روشنفکران و جست‌وجوگران حقیقت تبدیل کرده بود، آیت‌الله خامنه‌ای نیز در مشهد، مسجد کرامت را به مرکز سازماندهی انقلابی و بصیرت افزایی عمومی مبدل کرد. این دو کانون، در واقع دو بال یک پرواز بودند که هدفشان رسیدن به جامعه‌ای توحیدی و رهایی از هرگونه بندگی غیر خدا بود.

■ مسجد هدایت و مسجد کرامت، دو روایت از یک حقیقت

برای درک نسبت فکری این دو شخصیت، باید به فضای حاکم بر مساجد هدایت و کرامت نگریست. در مسجد هدایت، آیت‌الله طالقانی با رویکردی تفسیری و عرفانی، به روشنفکرانی که در تله‌های مارکسیسم و لیبرالیسم گرفتار شده بودند، اثبات می کرد که دین تنها راه نجات است. ایشان با زبانی نرم اما استدلالی، حقیقت را به لایه‌های مختلف جامعه به ویژه جوانان تحصیلکرده می‌رساند. در همین حال در مشهد، آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد کرامت در حال شکل دادن به یک نسل جدید از مبارزان انقلابی بود. توافق فکری آنان در این بود که هر دو به مسجد نه به‌عنوان مکانی برای نماز و عبادت صرف که به‌عنوان پایگاه عملیاتی انقلاب می‌نگریستند. آیت‌الله طالقانی در تهران، مسیر «جذب و تفکر» را می‌پیمود و آیت‌الله خامنه‌ای در مشهد، مسیر «سازماندهی و اقدام» را. این معاضدت در واقع تکمیل یکدیگر بود؛ یکی خرد تفسیری را برای جامعه مهیا می‌ساخت و دیگری این خرد را به نیرویی عملیاتی برای سرنگونی طاغوت تبدیل می‌نمود.

برای درک عمیق‌تر رابطه فکری این دو شخصیت، باید به جزئیاتی پرداخت که در لایه‌های پنهان مساجد هدایت و کرامت می گذشت. مسجد هدایت در تهران، تنها یک مکان برای سخنرانی نبود، بلکه یک «آزمایشگاه اجتماعی» بود! آیت‌الله طالقانی در آنجا با روشنفکرانی مواجه بود که از شرق و غرب متأثر شده و با تضادهای شدید نظری درگیر بودند! روش ایشان در جذب خرد پذیرانه بود. ایشان به روشنفکر اجازه می‌داد تا تردید و سؤال کند و در نهایت از طریق استدلال‌های قرآنی او را به سوی توحید رهنمون می گشت. از سوی دیگر در مسجد کرامت مشهد، آیت‌الله خامنه‌ای با چالش متفاوتی روبه‌رو بود. وی در میان توده‌هایی بود که به سازماندهی و هدفمند شدن نیاز داشتند. اگر در هدایت، بحث بر سر «پذیرش حقیقت» بود، در کرامت، بحث بر سر «عمل به حقیقت» بود. تماس فکری آن دو در این نکته است که آنها دریافتند جذب روشنفکر بدون سازماندهی توده‌ها، منجر به شکست می‌شود و سازماندهی توده‌ها بدون پشتیبانی روشنفکران بومی و مثبت اندیش به انحراف منتهی می‌شود. این اندیشه در واقع یک راهبرد جامع برای نجات ملت ایران بود. آیت‌الله طالقانی با زبان روشنفکران، مسیر را هموار می کرد و آیت‌الله خامنه‌ای با زبان مبارزان، نیروهای مبارز را سازمان می‌داد؛ این یعنی تکمیل متقابل. وقتی طالقانی در هدایت یک روشنفکر را جذب می کرد، در واقع داشت یکی از مهره‌های کلیدی را برای سازماندهی‌های آتی آماده می کرد که در مراکزی انقلابی به سان مسجد کرامت به کار گرفته می‌شد. این پیوند نشان می‌دهد که این دو شخصیت، در عین تفاوت در روش در ساختار تفکر با هم همسو و همواره به دنبال خلق «انسان توحیدی فعال» بودند که همفکر و هم‌عمل می کند.

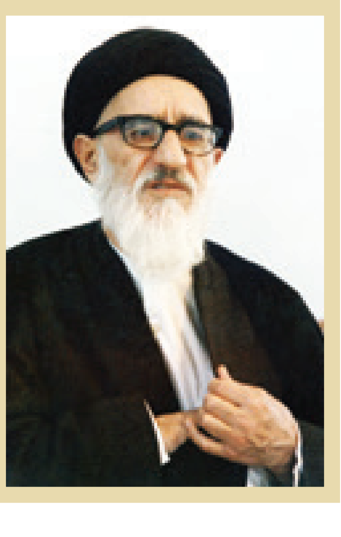

اسفند ۱۳۵۷، تهران

طالقانی و خامنه‌ای هر دو بر این باور بودند که در مسیر خدا و خدمت به بندگان او هیچ کس نباید ادعای تمامیت کند، بلکه جملگی باید در کنار هم و با تکیه بر نقاط قوت یکدیگر، در برابر دشمنان مشترک و مشکلات پیش روی بایستند و مقاومت پیشه کنند. این تواضع در برابر حقیقت، چیزی بود که باعث شد پیوند آنان فراتر از یک رابطه و همگامی سیاسی، به یک تعامل عقیدتی و قُدسی تبدیل شود

■ بصیرت در تشخیص عظمت، پیشگویی تاریخی آیت‌الله طالقانی

یکی از جذاب‌ترین صحنه‌های ارتباط این دو شخصیت، لحظه‌ای است که آیت‌الله خامنه‌ای برای اولین بار با آیت‌الله طالقانی دیدار کرد. در آن زمان، طالقانی در برابر جوانی قرار داشت که با وجود سن کم، بصیرتی فراوان و اراده‌ای قوی داشت. روایت شده است که وی پس از آن دیدار، آینده‌ای درخشان را برای او حدس زده بود. این تشخیص تنها یک پیش‌بینی ساده نبود، بلکه تأیید یک «سیر تکاملی» بود. طالقانی در چهره و اندیشه آن جوان، همان قدرت رهبری و بینشی را می‌دید که برای نجات ملت در سال‌های سخت پیش رو لازم بود. این امر، در واقع یک شهود عرفانی و بصیرت سیاسی بود. برای تحلیل این جمله و جملات دیگری که درباره خامنه‌ای از طالقانی روایت شده است، باید به ویژگی‌های شخصیتی هر دو نگاه کرد. آیت‌الله طالقانی کسی بود که تمام عمرش را صرف شناساندن منزلت انسان کرده بود. ایشان در چهره آن جوان، ترکیبی از اراده قوی و تواضع عمیق را دید. این نگاه پدرانه و تحسین‌آمیز نشان می‌دهد که نسبت فکری این دو از همان ابتدا بر پایه شناخت حقیقت در دیگری بنا شده بود. طالقانی در خامنه‌ای، توانی را دید که می‌تواند تفکرات خویش را به واقعیت‌های میدانی تبدیل کند. در روانشناسی رهبری، این تعامل قاطعیت و تواضع است که باعث می‌شود یک فرد بتواند توده‌ها را رهبری کند. طالقانی متوجه شد که این جوان، برخلاف برخی روحانیون نه درگیر مقام است و نه سنت‌های خشک، بلکه او «عشق به حقیقت» را با «مهارت در سازماندهی» گره زده است.

این پیش‌بینی، در واقع تأیید این نکته بود که آیت‌الله طالقانی در آیت‌الله خامنه‌ای، مؤلفه‌های همان نوع از راهبری را می‌دید که خود در مسجد هدایت برای ایجاد و توسعه آنها تلاش می کرد. این نگاه، رابطه آنها را از یک مراوده معمولی به «دوسویه سرپرستی و تحسین» تبدیل کرد. طالقانی در این جوان، آینده انقلاب را می‌دید. او دریافت که اگر انقلاب بخواهد در برابر طوفان‌های پس از سقوط سلطنت دوام بیاورد، نیاز به رهبری دارد که هم بتواند با روشنفکران گفت‌وگو کند (که خویش این راه را باز کرده بود) و هم بتواند در میدان نبرد، فرماندهی پرتدبیر باشد. این پیش‌بینی در واقع مهر تأییدی بود بر این حقیقت که عظمت نه در سن که در بصیرت و توکل نهفته است.

■ همسویی در نبرد با استکبار و غرب‌زدگی

آن دو مجاهد روشنگر، در تقابل با غرب‌زدگی و نفوذ استعمار هم داستان بودند، اما ابزارهایشان متفاوت بود. آیت‌الله طالقانی با تکیه بر تفسیر قرآن، غرب‌زدگی را یک بیماری روانی و اجتماعی تحلیل می کرد و راه درمان آن را در بازگشت به توحید می‌دید. آیت‌الله خامنه‌ای با نگاهی راهبردی و سیاسی، این آفت را به مثابه یکی از ابزارهای نفوذ دشمن می‌شناخت و راه مقابله با آن را در ایستادگی و عزت ملی جست‌وجو می کرد. این تلاقی فکری باعث شد تا هر دو در برابر هرگونه فشار خارجی به سان سدی استوار باشند. آنها به توده‌ها آموختند که عزت نه در تقلید از آورده‌های غرب که در تکیه بر اراده الهی و رهبری آگاه است. این همسویی در تحلیل باعث شد که در دوران حساس پس از پیروزی انقلاب اسلامی هر دو در کنار هم در برابر جریانات نفوذی و گروهک‌هایی که سعی داشتند انقلاب را به مسیرهای انحرافی بکشانند، بایستند. پیوند فکری ایشان تجمیعی بود میان «تحلیل اجتماعی» و «استراتژی سیاسی» که در نهایت منجر به تثبیت جمهوری اسلامی شد. در آن دوران بسیاری از جریانات سعی می کردند تا مفهوم «دموکراسی» یا «عدالت اجتماعی» را به گونه‌ای ترویج کنند که در واقع پوششی برای بازگرداندن نفوذ غرب به ایران باشد. در اینجا هم داستانی فکری آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله خامنه‌ای و همگنانش به یک سد مستحکم در برابر این رویکرد مبدل شد. طالقانی با تکیه بر تفاسیرش به روشنفکران هشدار می‌دادند که لیبرالیسم، همان لباس جدید استعمار است. وی با زبانی که روشنفکران می‌فهمیدند، می‌گفت: اگر می‌خواهید آزاد باشید، باید به توحید برگردید، نه مدل‌های غربی. در همان حال و پس از آن، آیت‌الله خامنه‌ای با نگاهی راهبردی، این تحلیل‌های فکری را به سیاست‌های عملی تبدیل می‌ساخت تا نفوذ این جریانات در ساختارهای نظام خنثی شود.

این تعامل در برابر دشمن، نشان‌دهنده یک اتحاد در بصیرت بود. آنها می‌دانستند که دشمن، تنها با تانک و هواپیما نمی‌جنگد، بلکه با «مفاهیم» به میدان می‌آید. بنابراین طالقانی با «تفسیر» و خامنه‌ای با «تدبیر»، در برابر تهاجم فرهنگی ایستادند. این همکاری باعث شد که انقلاب در برابر موج‌های عظیم تخریبی، دچار لغزش نشود. هر دو به این نتیجه رسیده بودند که «صداقت با توده‌ها»، باید با «هشیاری در برابر دشمن» همراه باشد.

■ روایت صفا و وفا، از پیشگامی در مهر تا زدودن غبار کدورت

در منظومه فکری آیت‌الله خامنه‌ای، کلمات بار معنایی دقیقی دارند. وقتی ایشان بارها در دیدارهای مختلف، با حسرتی آمیخته به تحسین می‌فرمود: «آقای طالقانی خیلی باصفا بود»؛ تنها به یک توصیف اخلاقی ساده بسنده نمی کرد. «صفا» در لغت‌نامه انقلاب، یعنی صدق محض، نبودن غش در نیت و در نهایت همان چیزی که جبهه حق به آن نیاز دارد تا از تندباد حوادث عبور کند. آیت‌الله خامنه‌ای در نگاه خود به آیت‌الله طالقانی، همواره آن «پاکی نهاد» و «بی‌آلایشی» را می‌دیدند که حتی در اوج بحران‌های سیاسی نیز لکه‌دار نشد. اشتراکات فکری و عملی این دو در همین «صفا» تجلی می‌یافت. هر دو به این باور رسیده بودند که اگر نیت‌ها برای خدا خالص شود، بن‌بستی وجود نخواهد داشت. خامنه‌ای همواره شیفته این بود که طالقانی، همان مجاهد مسجد هدایت و زندانی محبس‌های قصر و قزل‌حصار باقی مانده بود؛ پیرمردی که با همان صراحت و صفای الهی و روستایی، در برابر ستمگران می‌ایستاد و در برابر مظلومان کوهی از عطوفت و حمایت بود.

■ پیشگامی در مهر، مدیریت تفاوت‌ها با دست‌های گرم برادری

تاریخ انقلاب، روزهای پر تلاطمی را به یاد دارد؛ روزهایی که غبار فتنه‌ها و سوءتفاهم‌ها، گاهی میان یاران دیرین فاصله می‌انداخت. آیت‌الله طالقانی به دلیل روحیه عاطفی و جمع گرایانه، گاه از برخی کج‌سلیقگی‌ها یا تندروی‌های محیطی مکدر می‌شد. در این لحظات تاریخی، آیت‌الله خامنه‌ای که خود مظهر عقلانیت و سعه‌صدر بود، نقش پیوند دهنده را ایفا می کرد. هرگاه خبر می‌رسید که غباری بر خاطر عزیز طالقانی نشسته است، این خامنه‌ای بودند که باوجود جوانی، با وقار و محبتی مثال زدنی در رفع کدورت پیشقدم می‌شد. او می‌دانست که حفظ قامت بلند و دربرگیرنده طالقانی، ضرورتی راهبردی برای تداوم انقلاب است. این پیشگامی در مهر، نشان‌دهنده نزدیکی دو روح بزرگ بود؛ یکی که با صراحت و صفای خود حقیقت را می‌گفت و دیگری با بصیرت و سعه‌صدر، آن حقیقت را در مسیر اتحاد قرار می‌داد. این مدیریت عاطفی از سوی رهبر شهید در واقع پاسخی بود به تمام کسانی که گمان می‌کردند تفاوت‌های نظری می‌تواند باعث گسست شود. ایشان به تمام یاران انقلاب آموختند که «حق» هرگز با «کدورت» پیش نمی‌رود. هم داستانی این دو در اینجا نیز تجلی یافت: شکیبایی در برابر تضادها، برای رسیدن به هدفی والاتر. این رابطه صمیمی به گونه‌ای بود که آیت‌الله طالقانی در کنار آیت‌الله خامنه‌ای احساس می‌کرد، در کنار برادری است که نه تنها زبان حال او را می‌فهمد، بلکه برای صفا و صداقت او احترام و ارزش فراوانی قائل است.

■ تضادهای سازنده، وقتی اختلاف به تعالی تبدیل می‌شود

در مسیر طولانی انقلاب اسلامی هرگز ادعا نشد که این دو شخصیت در تمام جزئیات با هم اتفاق نظر داشتند. اتفاقاً تلاقی فکری آنها در تضادهای سازنده نهفته بود. آیت‌الله طالقانی با نگاهی تفسیری، گاهی راهکارهای متفاوتی را ارائه می کرد، اما آیت‌الله خامنه‌ای با نگاهی راهبردی، این پیشنهادها را در کالبد سازماندهی انقلاب و نظام اسلامی جای می‌داد. این رفتار را می‌توان تلاقی «تفکر» و «تکمیل» دانست. طالقانی می‌اندیشید و خامنه‌ای آن اندیشه‌ها را در حد مقدور و اَشکال مختلف، به مرحله اجرا در می‌آورد. این رابطه، رابطه دو قطب متضاد نبود، بلکه رابطه دو قطب مکمل بود. هر دو بر این باور بودند که در مسیر خدا، هیچ‌کس نباید ادعای «تمامیت» کند، بلکه باید در کنار هم و با تکیه بر نقاط قوت یکدیگر، در برابر دشمنان مشترک و مشکلات پیش روی ایستاد. این تواضع در برابر حقیقت، همان چیزی بود که باعث شد پیوند آنها فراتر از یک رابطه سیاسی، به یک تعامل عقیدتی و قُدسی تبدیل شود.

■ میراث ماندگار، تماس دو خرد در افق رهایی

امروز با نگاهی به میراث فکری آن دو بزرگ، درمی‌یابیم که تلاقی آنها در واقع همراهی «روشنفکری دینی» با «رهبری سیاسی» بود. آیت‌الله طالقانی با تلاشی بی‌وقفه در مسجد هدایت، راه را برای روشنفکران هموار کرد تا ببینند که دین نه تنها با علم و خرد در تضاد نیست، بلکه تکیه‌گاه واقعی آن است. آیت‌الله خامنه‌ای نیز با بصیرتی که در مسجد کرامت و میدان‌های متنوع عمل در حیات خویش نشان داد، این جریان فکری را به یک نظام سیاسی تبدیل کرد. این دیدار نظری به جامعه آموخت که می‌توان در عین حال، هم صفا و صمیمیت داشت و هم قاطعیت و سازماندهی. میراث این دو شخصیت این است که حق را نباید تنها با نرم‌خویی یا خشونت دنبال کرد، بلکه باید ترکیبی از «صفای طالقانی» و «صلابت خامنه ای» را در پیش گرفت.

در نهایت، نسبت فکری آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله خامنه‌ای را می‌توان به هم رسیدن «خرد تفسیری» و «اراده راهبردی» دانست. یکی با تفاسیرش، بت‌های ذهنی امروزین را فرومی افکند و دیگری با سازماندهی‌اش، بت‌های سلطه و استکبار را. این پیوند پاسخی قاطع به کسانی بود که گمان می‌کردند، دینداران نمی‌توانند در دنیای مدرن، یک نظام سیاسی کارآمد بسازند. آنها ثابت کردند که وقتی «صفا» با «بصیرت» گره بخورد، هیچ نیرویی در جهان نمی‌تواند جلوی پیشروی آن را بگیرد.

■ وقتی آیات قرآن به راهکارهای رهایی تبدیل می‌شوند

برای ارزیابی کامل نسبت فکری این دو شخصیت، باید به لایه‌های عمیق تفسیری آیت‌الله طالقانی نفوذ کرد و دید که این تفاسیر، با بصیرت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای چگونه گره می‌خورد. طالقانی در تفاسیر خود، قرآن را نه به‌عنوان یک کتاب صرفاً عبادی که در جایگاه یک راهنمای جامع برای رهایی انسان از بندگی غیرخدا معرفی می‌کرد. او بر این باور بود که هر آیه‌ای از قرآن، باید در زندگی اجتماعی و سیاسی انسان مابه‌ازای بیرونی داشته باشد. تلاقی فکری خامنه‌ای با این نگاه تفسیری، در اینجا بود که وی تفسیر قرآن را از فضای تئوریک خارج و به سیاستی راهبردی تبدیل کرد. به عنوان مثال، وقتی آیت‌الله طالقانی با تکیه بر آیات قرآن، مفهوم توحید را به معنای یکپارچگی اراده‌ها در برابر ظلم تبیین می کرد، آیت‌الله خامنه‌ای این مفهوم را در میدان سازماندهی انقلاب، به وحدت کلمه زیر لوای توحید مبدل می‌ساخت. این فرآیند، نوعی سازندگی به شمار می‌رفت؛ یکی «معنا» را از قرآن استخراج می کرد و دیگری «مصداق» آن را در میدان عملی می‌ساخت.

در تفاسیر آیت‌الله طالقانی، تأکیدی فراوان بر «عدالت توحیدی» وجود داشت. ایشان معتقد بود کسی که خدا را نمی‌شناسد، هرگز نمی‌تواند عدالت را برقرار کند. آیت‌الله خامنه‌ای نیز در تمام مسیر رهبری و سازماندهی خویش، این نکته را محور قرار می‌داد: عدالت بدون تکیه بر توحید، تنها به ابزاری برای جابه‌جایی قدرت‌ها تبدیل می‌شود... ملاقات این دو در اینجا به اوج خود می‌رسد، چراکه هر دو بر این باور بودند که استکبار تنها با یک سلاح شکست می‌خورد: ایمانی که به عمل تبدیل شده باشد. این پیوند تفسیری- سیاسی، باعث شد تا در دوران حساس پس از انقلاب اسلامی، پاسخ‌های دقیقی به سؤالات اهالی اندیشه داده شود. وقتی روشنفکری می‌پرسید: چگونه دین می‌تواند عدالت را برقرار کند؟ پاسخ در تفاسیر طالقانی آغاز می‌شد و در عمل و تدبیرهای خامنه‌ای به نتیجه می‌رسید. این یعنی یک زنجیره کامل از «آیه» به «اندیشه» و از «اندیشه» به «عمل.» همچنین در تحلیل آیات مربوط به شورا، آیت‌الله طالقانی بر اهمیت مشارکت مردم تأکید داشت. آیت‌الله خامنه‌ای نیز با تکیه بر همین بصیرت، همواره بر لزوم پیوند عمیق حکومت با بدنه جامعه اصرار می‌ورزید. تلاقی این دو در تعریف حکومتی که خدا و خدمت به خلق را با هم می‌خواهد، باعث شد تا ساختار نظام جمهوری اسلامی نه بر اساس دستورات خشک، بلکه مبتنی بر یک پذیرش متقابل و عاطفی میان رهبری و ملت شکل گیرد.

■ کلام آخر

هم داستانی چهره‌هایی چون آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله خامنه‌ای با یکدیگر یک اتفاق تصادفی نبود، بلکه تقدیر الهی برای نجات ملتی بود که سال‌ها حکومت‌های استبدادی و استعماری را تحمل می‌کرد. این تلاقی هم افزایی دو کوه ایمان بود که در افق رهایی با یکدیگر دست دادند. یکی با تبسمی آرام و نگاهی نافذ در مسجد هدایت حقیقت را برای بدنه جامعه ترجمه می کرد و دیگری با نگاهی راهبردی و اراده‌ای پولادین آن را به ساختار تبدیل می‌کرد. این دو شخصیت به ما آموختند که ولایت تنها یک مفهوم سیاسی نیست که حالتی است که در آن انسان با تمام وجود در مدار حقیقت قرار می‌گیرد و هر چه صفا و صداقت او بیشتر باشد، نزدیکی‌اش به حقیقت توحید مضاعف می‌شود. این پیوند، میراثی است برای نسل‌های آینده تا بدانند برای رسیدن به جامعه‌ای عادلانه، نیاز به هر دو بال است: بالی از «صفا و خرد تفسیری» (مانند آیت‌الله طالقانی) و بالی از «بصیرت و اراده راهبردی» (مانند آیت‌الله خامنه‌ای). تاریخ، این همداستانی را به‌عنوان یکی از درخشان‌ترین نقاط عطف انقلاب اسلامی به یاد خواهد سپرد؛ جایی که «صفا» با «بصیرت» یکی شد تا راه رسیدن به توحید، برای میلیون‌ها انسان هموار شود. این تلاقی، نوری بود که در ظلمانی‌ترین دوره تاریخ راه نجات را نشان داد و تا ابد به‌عنوان نمادی از وحدت در مسیر حق ماناخواهد بود.